

سرمایه‌داری «پیرامونی»

دیدیم که برای خصلت‌یابی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته، نمی‌توان از عوامل روبنائی - سیاسی و ایدئولوژیک حرکت کرده هر چند در تحلیل مشخص از شرایط مشخص، می‌باید مجموعه ساخت اقتصادی - اجتماعی را با رجوع به کلیه سطوح آن - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک - در نظر گرفت، لیکن چنانکه گفتیم در تحلیل‌های رایج، تحت لوای تحلیل "همه جانبه و مشخص" از شرایط اقتصادی - اجتماعی، مسائل نهایتاً در بعد سیاسی آن مطرح می‌شوند و خصلت‌یابی اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته معوق گذارده می‌شود. برای احتراز از این مسأله در اینجا به اشاراتی به وجوه سیاسی مسأله (دولت) اکتفا می‌کنیم و خصلت‌یابی خود را بیشتر به سازمان‌یابی اقتصادی معطوف می‌داریم.

از سوی دیگر دیدیم که حرکت از مسأله "همزیستی شیوه‌های تولید ما قبل سرمایه‌داری با شیوه تولید سرمایه‌داری" برای خصلت‌یابی شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته نیز نمی‌تواند مفید باشد. از این رهگذر تئوری‌های دوآلیست (دوگانه) را که به عنوان ویژگی سرمایه‌داری پیرامونی، همزیستی "جامعه ما قبل سرمایه‌داری" و "جامعه سرمایه‌داری" یا همزیستی "جامعه سنتی" و "جامعه مدرن" را مطرح می‌کنند. رد کردیم¹. چنانکه گفتیم برای خصلت‌یابی سرمایه‌داری نمی‌توان به خارج از شیوه تولید سرمایه‌داری رجوع کرد (شیوه‌های تولید ما قبل سرمایه‌داری) بلکه می‌باید با مراجعه به خود شیوه سرمایه‌داری، ویژگی‌ها و خصلت‌های آن را بررسی کرد.

در بحث قبل، گفتیم که سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته از نظر شیوه تولید تفاوتی با سرمایه‌داری باصطلاح "کلاسیک" ندارد. این حکم بدان معناست که کلیه قوانینی که بر شیوه تولید سرمایه‌داری حاکم است بر سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته نیز حاکم می‌باشد. لذا هیچ یک از خصلت‌هایی که ذاتی این شیوه تولید است - قانون عام انباشت سرمایه، اضافه جمعیت نسبی، تولید در جهت ارزش اضافی و... - را نمی‌توان به عنوان ویژگی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته به حساب آورد. (مانند برخی که بیکاری عظیم را خصلت سرمایه‌داری "وابسته" می‌دانند).

به نظر ما تا آنجا که به تحقق روابط سرمایه‌دارانه تولید در کشورهای توسعه نیافته مربوط می‌شود. ویژگی سرمایه‌داری در این کشورها چیزی است که ما نام همزیستی میان دو قطب از سازمان‌یابی سرمایه‌دارانه نیروی کار بر آن گذارده‌ایم. به عبارت دیگر باید گفت که روابط سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته گرایش به سازمان‌یابی در دو قطب یا دو منتهی‌الیه دارد: یکی سازمان‌یابی پیشرفته نیروی کار و دیگری سازمان‌یابی عقب مانده نیروی کار. سازمان‌یابی پیشرفته نیروی کار، که محصول تکامل قبلی سرمایه‌داری است، در سرمایه‌داری پیرامونی با عقب افتاده‌ترین اشکال به کارگیری نیروی کار مزدبگیر همزیستی پیدا می‌کند. پیشرفته‌ترین تکنولوژی (نتیجه بسط سرمایه‌داری مرکزی) در کنار ابتدائی‌ترین فنون تولیدی وجود دارد؛ پیشرفته‌ترین نحوه بکارگیری نیروی کار (تحت مناسبات سرمایه‌داری) با ابتدائی‌ترین شکل بکارگیری کارگر مزدبگیر همزیستی دارد.² بعداً بیشتر به خصلت‌یابی هر یک از این دو قطب می‌پردازیم. در اینجا چند تذکر لازم است.

¹ با ارزش‌ترین نکته تحلیل‌های گونتر فرانک انتقاد وی از تئوری‌های دوآلیست است. ر.ک به مقاله "توسعه توسعه نیافتگی" (نظم نوین). نقد سایر وجوه تحلیل‌های فرانک را در مقاله ارنستو لاکلاو (سرمایه‌داری یا فنودالیسم در آمریکای لاتین) می‌توان یافت.

² - استدلال‌های این قسمت ناشی از تزه‌های 4 و 5 در مقاله افتراق در شیوه‌های تولید است.

1- پیش از هر چیز باید مفهوم قطب را بیشتر بشکافیم، ابتدا باید میان رشته و بخش اقتصادی تفاوت قائل شد. بخش‌های اقتصادی عمدتاً شامل بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات است که در درون هر یک می‌توان از رشته‌های مختلف سخن گفت: در بخش صنعت می‌توان از رشته صنایع سنگین و سبک، رشته‌های مختلف صنایع مصرفی، رشته‌های صنایع زیرساختی (آب، برق، و غیره)، و رشته‌های صنایع کوچک و کارگاهی و امثال آنها سخن گفت. در بخش کشاورزی می‌توان از کشاورزی معیشتی و خرده مالکی و کشاورزی صنعتی و کشاورزی صادراتی به مثابه رشته‌های مختلف کشاورزی سخن به میان آورد. در بخش خدمات نیز می‌توان از خدمات "دون" و خدمات "عالی" و رشته‌های مختلف خدماتی سخن گفت. لیکن مفهوم قطب عمدتاً اشاره به سازمان‌یابی نیروی کار (مناسبات استثمار، چگونگی کاربرد تکنولوژی، مهارت و غیره) دارد. به عبارت دیگر در هر یک از بخش‌های اقتصادی می‌توان گرایش به دو قطبی شدن نیروی کار را مشاهده کرد: یکی سازمان‌یابی سرمایه‌دارانه‌تر (ساعات کار مشخص، حقوق صنفی، روابط قراردادی و امثال آن) و دیگری سازمان‌یابی عقب‌مانده‌تر سرمایه‌داری (ساعات کار نامعین، روابط پدر فرزندی، استثمار شدیدتر بر مبنای ارزش اضافی مطلق و امثال آن). از طرف دیگر مفهوم قطب از مفهوم رشته نیز متمایز است.

در هر یک از رشته‌ها و بخش‌های اقتصادی یکی از دو نوع سازمان‌یابی نیروی کار (پیشرفته یا عقب‌مانده) وجه غالب را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال در صنایع اتومبیل‌سازی می‌توان از غالب بودن سازمان‌یابی پیشرفته سرمایه‌دارانه نیروی کار سخن گفت (هر چند این به معنی عدم گرایش به سازمان‌یابی عقب‌مانده نیروی کار نیست) در حالیکه در رشته‌های صنایع کارگاهی می‌توان از غالب بودن سازمان‌یابی عقب افتاده نیروی کار سخن گفت. بدین ترتیب منظور از قطب نه یک بخش یا رشته مجزا با حد و مرز مشخص، بلکه گرایشی است که در هر بخش یا رشته می‌تواند وجود داشته باشد.

2- بطور کلی چیزی که به ما امکان می‌دهد از یک اقتصاد سرمایه‌داری سخن بگوئیم، روابط و مناسبات مختلف و متقابل میان بخش‌ها و فعالیت‌های مختلف اقتصادی است. این روابط شامل روابط میان بخشی و میان رشته‌ای است، فعلاً دو طریق را برای برقراری این روابط می‌شناسیم یکی برنامه‌ریزی اقتصادی و دیگری مکانیسم‌های بازار. در سرمایه‌داری این دومی تعیین کننده روابط مختلف بخش‌ها در رشته‌های اقتصادی است.³

در سرمایه‌داری پیرامونی، به دلایل تاریخی که خطوط کلی آن در تز 4 و تز 5 بحث قبل طرح شد، نوعی گسیختگی و ضعف روابط میان بخشی و میان رشته‌ای وجود دارد. این ضعف عمدتاً ناشی از پهلوی هم قرارگیری دو "میراث" متفاوت سرمایه‌داری است. یکی مناسبات، تکنولوژی و سیستمی که نتیجه بیش از یک قرن بسط سرمایه‌داری مرکزی است و دیگری مناسبات، تکنولوژی و سیستمی که دارای سابقه چنین بسطی نیست. چیزی که در اکثر تحلیل‌ها تحت عنوان "ناموزونی فوق‌العاده" و "عدم تعادل چشمگیر" یا "از هم گسیختگی اقتصادی" مطرح می‌شود، در حقیقت چیزی نیست جز مشاهده پهلوی هم قرارگیری این دو "میراث" سرمایه‌داری. برای اینکه سرمایه‌داری پیرامونی به مثابه یک اقتصاد به حیات خود ادامه دهد، لازم است که این ضعف و در مواردی گسیختگی به نوعی جبران شود. به عبارت دیگر لازم است که ارتباط میان بخش‌ها و رشته‌های اقتصادی به طریقی برقرار شود.

³ - از همزیستی شیوه‌های تولید ما قبل سرمایه‌داری، از آنجا که در اقتصاد سرمایه‌داری، نقش تعیین کننده دارند، در اینجا بحثی بمیان نیامده است. تحلیل درباره آنرا به بعد موکول می‌کنیم.

روابط میان رشته‌ها و بخش‌های اقتصادی عمدتاً شامل حلقه‌هایی است که تولید، توزیع و مصرف را به یکدیگر اتصال می‌دهند. ضعف یا گسیختگی این حلقه‌ها می‌بایست توسط فعالیت‌هایی جبران شود. دقیقاً به واسطه جبران این گسیختگی‌ها و ضعف در سیستم اقتصادی است که فعالیت‌هایی در سرمایه‌داری پیرامونی رشد می‌کند که عمدتاً خصلت اقماری و واسطگی داشته و متعلق به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری هستند. فعالیت‌هایی از این دست (در قلمرو و تولید و توزیع) که نقش واسطه را میان بخش‌ها ایفا می‌کنند و در مجموع جنبه اقمار قطب سازمان یافته سرمایه‌داری را دارند، قسمت بسیار مهمی از نیروی کار را جذب می‌کند و در کل بیانگر قطب عقب‌مانده یا سازمان نیافته سرمایه‌داری هستند. بدین ترتیب علاوه بر فعالیت‌های "سنتی" متعلق به قطب عقب‌مانده، که "میراث" رشد سرمایه‌داری در پیرامون است (و رو به اضمحلال می‌باشد)، قسمت عمده قطب عقب‌مانده را فعالیت‌هایی تشکیل می‌دهد که زائیده ضعف مناسبات میان رشته‌ای و میان بخشی در سرمایه‌داری پیرامونی است.⁴

(واضح است که چنین گسیختگی میان بخش‌ها و رشته‌ها تنها در مرحله امپریالیسم و با توجه به رشد نیروهای مولد در این مرحله قابل تبیین است).

با توجه به این دو تذکر حال به تشریح بیشتر این دو قطب در سرمایه‌داری می‌پردازیم.

دو قطب در سرمایه‌داری پیرامونی

چنانکه گفتیم منظور از قطب گرایش به سازمان‌یابی‌های متفاوت نیروی کار و مناسبات استثمار است. بدین ترتیب گفتیم در سرمایه‌داری پیرامونی گرایش دوگانه وجود دارد، یکی به سوی سازمان‌یابی پیشرفته‌تر نیروی کار و دیگری به سوی سازمان‌یابی‌های عقب‌مانده‌تر نیروی کار. این دو گرایش ممکن است در هر بخش و رشته اقتصادی وجود داشته باشد، لیکن در هر بخش یا رشته یکی از این دو گرایش غالب است.

تا آنجا که به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری مربوط می‌شود، این قطب فعالیت‌ها و رشته‌هایی را در برمی‌گیرد که در آنها روابط دستمزدی و خرید و فروش نیروی کار از نوع عقب‌مانده و سازمان نیافته است.

روابط استخدامی در این فعالیت‌ها نه از نوع کارگر و کارفرما، بلکه بیشتر جنبه پدر و فرزندی دارد. ساعات کار و شرایط کار نامعین است و میزان دستمزد اغلب نوسان دارد و نیروی کار در این فعالیت‌ها از ابتدائی‌ترین حقوق و مزایای اجتماعی نیز بی‌بهره است. این مطلب به واسطه فقدان پویای کاربرد تکنولوژی در آن، گرایش به سازمان دادن نیروی کار و افزایش میزان تخصص و تشکل آن ندارد، بلکه همواره گرایش بر آن است که از روش‌های کاربر استفاده شود و بدین ترتیب استخراج ارزش اضافی مطلق (فوق بهره‌کشی) در این نوع فعالیت رایج و غالب است.

فعالیت‌های متعلق به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری، عمدتاً شامل دو دسته از فعالیت‌ها می‌شود. یکی فعالیت‌هایی که بازمانده مناسبات سرمایه‌داری بومی هستند و دیگری فعالیت‌هایی که در حول فعالیت‌های جدید صنعتی بوجود آمده‌اند. فعالیت‌هایی که بازمانده مناسبات سرمایه‌داری بومی هستند، یا اصطلاحاً فعالیت‌های "سنتی" بر حسب نحوه ادغام کشورهای عقب‌مانده در سیستم سرمایه‌داری جهانی متفاوت است. (در ایران به عنوان مثال عمده‌ترین این فعالیت‌ها نه در قلمرو تولیدی بلکه در قلمرو تجارت و سوداگری بوده است). لیکن نوع فعالیت‌هایی که حاصل رشد

⁴ - برخی از محققین این نوع فعالیت‌ها را "قلمروی رقابتی" می‌نامند و آن را در مقابل "بخش انحصاری" (بیشرفته) قرار می‌دهند. منظور از رقابتی در این حالت، کوچکی مقیاس این فعالیت‌ها و عدم امکان تأثیرگذاری آنها بر بازار است. در حالیکه منظور از انحصاری، بزرگی مقیاس فعالیت‌ها و احاطه آنها بر قلمروهای مختلف بازار است. برای احتراز از شبهه‌ای که ممکن است کاربرد مفهوم "رقابتی" ببار آورد (مرحله رقابتی سرمایه‌داری در سرمایه‌داری مرکزی) در اینجا از این مفهوم استفاده نمی‌کنیم.

فعالیت‌های جدید صنعتی است در اکثر کشورهای عقب‌مانده مشابه هستند. وجود قطب مدرن سرمایه‌داری خود بخود اقماری بسیاری را حول خود بوجود می‌آورد که از نظر کاربرد تکنولوژی پیشرفته از قطب عقب‌مانده سنتی است ولی تا مادامی که بهره‌کشی از مازاد نیروی کار در این اقمار ادامه دارد (بعداً بدان خواهیم پرداخت) این فعالیت‌ها جزو قطب عقب‌مانده به حساب می‌آیند. این فعالیت‌های اقماری در قطب عقب‌مانده از اهمیت بیشتری نسبت به فعالیت‌های "سنتی" برخوردار است.

تا آنجا که به تشریح قطب پیشرفته (مدرن) سرمایه‌داری مربوط می‌شود، باید گفت که این قطب گرایش بیشتری به سازمان دادن نیروی کار و برقراری مناسبات استثمار بر مبنای "واقعاً" سرمایه‌دارانه دارد. نیروی کار در فعالیت‌های متعلق به این قطب از حداقلی از مهارت برخوردار است و ساعات کار و شرایط کار در این فعالیت‌ها بیش از سایر فعالیت‌ها معین بوده و نیروی کار از مزایای صنفی برخوردار است. این قطب در نگاه اول از فنون و روش‌های سرمایه‌بر استفاده می‌کند ولی پویای کاربرد تکنولوژی در این فعالیت‌ها دارای ویژگی‌هایی است که در مبحث کاربرد تکنولوژی بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

قطب مدرن سرمایه‌داری در سرمایه‌داری پیرامونی در قلمروی تولید با اصطلاح صنایع "جایگزینی واردات" و در قلمروی گردش با بانک‌ها و سایر موسسات مالی و بیمه مشخص می‌شود. این فعالیت‌ها در رابطه نزدیک با بسط سرمایه‌داری "مرکزی" بوجود می‌آید و نتیجه گسترش سرمایه‌داری "مرکزی" است. تولیدات و حجم فعالیت‌های این قطب به مراتب وسیع‌تر از قطب عقب‌مانده است و همین امر گویای خصلت "انحصاری" فعالیت‌های قطب پیشرفته و احاطه این فعالیت‌ها بر بازار است. این قطب "میراث" بسط سرمایه‌داری مرکزی است و نیازمند زیر ساخت‌ها و نهادهای خاص خود است (تکنوکراسی و بوروکراسی) تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

در زمینه تولیدی، این قطب عمدتاً شامل صنایع جایگزینی واردات و نیز صنایع زیرساختی (آب، برق، تلفن و...) است. صنایع جایگزینی واردات که بیانگر پویای خاص صنعتی شدن پیرامون است، صنایع هستند که به تولید کالاهای مشابه کالاهای وارداتی از کشورهای مرکزی می‌پردازند. این کالاها اکثراً با تکنولوژی‌ای تولید می‌شود که نسبت به فنون رایج در کشورهای عقب‌مانده بسیار پیشرفته است. بهمین خاطر صنایع جایگزینی واردات معمولاً صنایعی هستند که از تکنولوژی پیچیده و پیشرفته (نسبت به تکنولوژی محلی) استفاده می‌کنند، هر چند که چنانکه بعداً خواهیم دید، وجود و حضور تکنولوژی پیشرفته در سرمایه‌داری پیرامونی را نمی‌توان دقیقاً مترادف وجود پویای "کاربرد تکنولوژی" مشابه سرمایه‌داری مرکزی - در این سرمایه‌داری به حساب آورد. صنایع جایگزینی واردات از مقیاس تولید وسیع برخوردار هستند و زیر ساخت‌های اقتصادی متعددی را نیاز دارند. رشد صنایع زیرساختی و سرمایه‌گذارانه‌های وسیع در امور زیرساختی (برنامه‌های "عمرانی") در جوار صنایع جایگزینی واردات و برای زمینه‌سازی برای آنها ضروری است. پویای صنعتی شدن بر اساس الگوی جایگزینی واردات از یک سو در رابطه است با بسط بازار مصرف و مناسبات سرمایه‌داری در پیرامون و از سوی دیگر نتیجه تغییر الگوهای صدور و انباشت سرمایه در مرکز است.

فعالیت‌های مالی (بانکی و بیمه) تا آنجا که به فعالیت‌های غیرتولیدی این قطب مربوط می‌شود، جنبه غالب دارد. قلمروی توزیع قطب مدرن در مراحل آغازین رشد سرمایه‌داری پیرامونی و صنایع جایگزینی واردات بسیار محدود است و تنها در مراحل پیشرفته توسعه سرمایه‌داری پیرامونی است که این توزیع می‌تواند حوزه وسیعی را دربرگیرد.

فعالیت‌های بانکی و مالی از ضروریات توسعه قطب مدرن سرمایه‌داری هستند و خود یکی از اهرم‌های اصلی هدایت سرمایه در این فعالیت‌ها به شمار می‌آیند. بانک‌ها و بیمه و سایر مؤسسات مالی، که نسبت به فعالیت‌های مالی "سنتی" (صرافی و غیره) از کارآئی بیشتری برخوردارند به ابزار لاینفک بسط و گسترش قطب مدرن سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند.

دستگاه‌های دولتی برنامه‌ریزی (خاصه در اقتصادهای "جزیره‌ای" که بدان خواهیم پرداخت) از ابزار مهم بسط و ادامه حیات قطب مدرن سرمایه‌داری است و با توجه به خصالت "انحصاری" این قطب، اهمیت برنامه‌ریزی در آن دو چندان می‌گردد. بوروکراتیک دولت پیوند ناگسستنی با قطب پیشرفته سرمایه‌داری پیدا می‌کند. قطب مدرن بدون تکیه زدن بر دستگاه دولت و حمایت‌های آن و بدون رابطه ارگانیک با سرمایه‌داری مرکزی قادر به ادامه حیات نیست. پس از این کلیات تشریحی حال به روابط متقابل این دو قطب در سرمایه‌داری پیرامونی می‌پردازیم.

روابط متقابل دو قطب سرمایه‌داری

چنانکه گفتیم دو قطب سرمایه‌داری از یکدیگر جدائی‌ناپذیر هستند و در کل، سرمایه‌داری پیرامونی را تشکیل می‌دهند. گرایش به دو قطبی شدن نیز بطور کلی زائیده مرحله فعلی توسعه سرمایه‌داری در پیرامون و ساختمان این مرحله از توسعه سرمایه‌داری جهانی است.

همزیستی دو قطب از مناسبات سرمایه‌داری، از نظر تاریخی نتیجه پهلوئی هم قرارگیری دو "میراث" سرمایه‌داری (یکی پیشرفته‌تر و دیگری عقب‌مانده‌تر) و گسیختگی و ضعف روابط میان بخشی و میان رشته‌ای که محصول این پهلوئی هم قرارگیری است، می‌باشد. این شرط تاریخی در حقیقت جوهر تبیین علت همزیستی میان دو قطب سرمایه‌داری را در بر دارد. لیکن برای شناخت بیشتر مطلب این تبیین تاریخی کافی نیست و می‌باید عوامل دیگری که در حد ساخت‌ها تاثیر می‌گذارند را نیز بیابیم.

همزیستی میان این دو قطب، تا آنجا که به نیروی کار مربوط می‌شود، در فضای وجود مازاد نسبی نیروی کار جریان دارد. به عبارت دیگر گردش سرمایه در سرمایه‌داری پیرامونی عمدتاً در شرایط وجود مازاد نسبی نیروی کار⁵ صورت می‌گیرد. بطور کلی یکی از ویژگی‌های مرحله گذار به سرمایه‌داری آزاد شدن نیروی کار از شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری است. این نیروی کار که امکان اشتغال در فعالیت‌های سازمان یافته سرمایه‌داری را نمی‌یابد، در اشکال گوناگون به حیات خود ادامه می‌دهد و در کل تشکیل مازاد نسبی نیروی کار قابل استثمار را می‌دهد.⁶ وجود این مازاد نسبی نیروی کار در سرمایه‌داری پیرامونی (به مثابه سرمایه‌داری دو قطبی) تبیین‌کننده چگونگی روابط متقابل دو قطب سرمایه‌داری و نیز تبیین‌کننده چگونگی پویای کاربرد تکنولوژی در این سرمایه‌داری است. از یک سو وجود مازاد نسبی نیروی کار (که عمدتاً منشاء پیش سرمایه‌داری دارد) که در عین حال از مهارت نیز برخوردار نیست، چگونگی پویای کار و گردش سرمایه را در رابطه با نیروی کار در قطب عقب‌مانده و نیز قطب پیشرفته سرمایه‌داری تبیین می‌کند و از سوی دیگر، وجود مازاد نسبی نیروی کار پویای کاربرد تکنولوژی را دچار تحول کرده و روند جانشینی مستمر نیروی انسانی توسط ماشین را مختل می‌سازد (در بحث درباره کاربرد تکنولوژی بدان خواهیم پرداخت).

از طرف دیگر وجود مازاد نسبی نیروی کار تا حدی مساله "محدودیت بازار داخلی" (در کشورهای توسعه نیافته) را که در برخی از تحلیل‌ها به عنوان علت "عقیم بودن سرمایه‌داری

⁵ - منظور از مازاد، اضافه جمعیت (نیروی کار) نسبی - نسبت به اشتغال سازمان یافته سرمایه‌داری است.

⁶ - ر. ک. به سرمایه، جلد اول، "اضافه جمعیت نسبی"، ص 579 (متن فارسی)

پیرامونی" مطرح می‌شود، توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر وجود مازاد نسبی نیروی کار که در سرمایه‌داری امکان فوق بهره‌کشی⁷ از نیروی کار را فراهم می‌آورد، همواره بر سطح دستمزدها فشار آورده، سبب محدودیت دستمزدهای پرداخت شده و در نتیجه بازار داخلی می‌گردد. زمانی که از مازاد نسبی نیروی کار سخن می‌گوئیم، غرض در وهله اول عدم جذب این نیروی کار در فعالیت‌های سازمان یافته سرمایه‌داری است.

در مورد "ارتش ذخیره نیروی کار صنعتی، منظور نیروی کاری است که در اثر فعل و انفعالات پویای تولید و انباشت سرمایه از کار برکنار شده‌اند و بصورت ذخیره نیروی کار صنعتی قابل استثمار می‌باشند، حال آنکه در مورد "مازاد نسبی نیروی کار" نمی‌توان از بیکار شدن قسمتی از نیروی کار سازمان یافته سخن گفته بلکه در این حالت باید منشأ آن را در فعل و انفعالات میان بخشهای سرمایه‌داری و بخشهای پیش سرمایه‌داری و نیز در روابط میان دو قطب سرمایه‌داری جستجو کرد، در حقیقت ارتش ذخیره نیروی کار صنعتی خود جزئی از مازاد نسبی نیروی کار است. مازاد نیروی کار قسمتی از نیروی کار است که هنوز در اشتغال سازمان یافته ادغام نشده است و حداکثر در رشته‌های عقب‌مانده سرمایه‌داری - قطب سازمان نیافته فعالیت می‌کند. بدین ترتیب یکی از ویژگی‌های دیگر این مازاد نیروی کار، غیر ماهر بودن آن است. بنابراین در سرمایه‌داری پیرامونی بطور کلی ما با یک مازاد نیروی کار روبرو هستیم که عمدتاً دارای منشأ پیش سرمایه‌داری است و تاثیر قاطعی بر پویای توسعه سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته بر جای می‌گذارد.⁸

قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری، تا آنجا که فعالیت‌ها و رشته‌های "سنتی" و بازمانده از قدیم نیستند، از یک سو در رابطه با فعالیت‌های مدرن و سازمان یافته سرمایه‌داری و از سوی دیگر در رابطه با وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر شکل می‌گیرد. بخش‌ها و رشته‌های پیشرفته سرمایه‌داری (در زمینه تولیدی: صنایع) که در آغاز، در مجموعه اقتصادی، بصورت تکه‌هایی بدون ارتباط ارگانیک با بخش‌ها و رشته‌های موجود، ایجاد می‌گردند، به تدریج روابطی با سایر بخشها (اعم از تولید، توزیع و مصرف) برقرار می‌سازند. عقب‌افتادگی زیرساخت‌های اقتصادی، اعم از ارتباطی و خدماتی، تنگناهای متعددی در راه گسترش و بسط قطب مدرن سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. این عقب‌افتادگی‌ها باعث رشد یک سلسله از فعالیت‌ها می‌شود که خصلت عمده آنها بهره‌کشی و فوق بهره‌کشی از مازاد نسبی نیروی کار غیر ماهر است. بدین ترتیب قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری از طریق بکار گرفتن مازاد نسبی نیروی کار در واقع فعالیت‌های اقماری قطب مدرن را تشکیل می‌دهد. خصلت اقماری این فعالیت‌ها در راستاهای مختلف قابل بررسی است.

در زمینه توزیع کالاها، رشته‌های متعلق به قطب عقب‌مانده بسیار فعال هستند. فعالیت‌های مربوط به توزیع کالاها - اعم از خرد و کلان - بواسطه ضعف زیر ساخت‌های ارتباطی و عدم بسط مکفی توزیع سازمان یافته، شامل انواع اشکال مختلف عرضه کالا به مصرف کننده می‌شود. توزیع سازمان یافته (فروشگاههای بزرگ، پخش لوازم یدکی و امثال آن) بخاطر ضعف زیر ساخت‌ها دارای دامنه عمل محدودی است و از آن گذشته با توجه به هزینه زیرساختی فعالیت‌های سازمان یافته، هزینه توزیع سازمان یافته به حدی است که رشته‌های سازمان یافته توزیع، بدلیل نداشتن

7 - فوق بهره‌کشی از دو طریق صورت می‌گیرد، یکی استخراج ارزش اضافی مطلق (مارکس: سرمایه) و دیگری استفاده از نیروی کاری که قسمتی از باز تولید آن در خارج از قلمروی اقتصاد سرمایه‌داری (نقدی و مبادلاتی) صورت می‌گیرد. نمونه کارگران شاغل در صنایع شهری و ساکن در روستاهای اطراف شهر.

8 - اهمیت وجود مازاد نسبی نیروی کار در کشورهای توسعه نیافته برخی از محققین را به این نتیجه‌گیری رسانده است که توسعه نیافتگی را مترادف "وجود نیروی کار ارزان" ببینارند. مندل در "سرمایه‌داری پسین" می‌گوید: "از دیدگان یک تنوری جامع ارزش کار، توسعه نیافتگی در نهایت همواره عبارت است از اشتغال ناقص، چه کمی (بیکاری عظیم) و چه کیفی (باروری پائین کار)؛ "علیرغم ساده‌انگاری‌ای که در این حکم نهفته است، این مساله بخوبی اهمیت مازاد نیروی کار و چگونگی اشتغال آن را نشان می‌دهد.

هزینه‌های زیر ساختی و با استفاده از نیروی کار غیر ماهر قادر به رقابت با آن هستند. در این حالت توزیع سازمان نیافته بخاطر نداشتن هزینه‌های زیر ساختی، در مقابل توزیع سازمان یافته از مزیتی برخوردار می‌شود و لذا می‌تواند به حیات خود ادامه دهد (مقایسه کنید با سرمایه‌داری "مرکزی" که در آن سازمان یافتگی توزیع - سوپر مارکت‌ها و امثال آن - به خاطر بهره‌گیری از مقیاس وسیع و صرفه‌جویی‌های حاصل از آن، به مراتب ارزان‌تر و به صرفه‌تر از توزیع خرد است). بدین ترتیب عدم بسط مکفی توزیع سازمان یافته سبب رشد فعالیت‌های اقماری توزیعی متعلق به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری می‌گردد و به عکس، وجود فعالیت‌های توزیعی خرد، که از فوق بهره‌کشی از مازاد نیروی کار استفاده می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند، در مقطعی مانع بسط بیشتر توزیع سازمان یافته می‌گردد.⁹ از سوی دیگر در توزیع سازمان یافته نیز می‌توان گرایش به سازمان‌یابی عقب‌افتاده‌تر سرمایه‌داری را مشاهده کرد، زیرا بهره‌کشی از مازاد نیروی کار مختص قطب عقب‌مانده نبوده و در برخی از رشته‌های توزیعی، قطب پیشرفته نیز از فعالیت‌های سازمان نیافته بهره‌بردار می‌کند. (مثال: قسمتی از توزیع لوازم یدکی اتوموبیل). بدین ترتیب به دلیل وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر، حتی در بخش‌های سازمان یافته توزیع، گرایش به استفاده از فوق بهره‌کشی و بهره‌گیری از اشکال سازمان نیافته استفاده از نیروی کار، وجود دارد.

در زمینه تولید کالا، دو قطبی شدن سرمایه‌داری روند پیچیده‌ای را طی می‌کند. برای شناختن روابط دو قطب در این زمینه لازم است پویای کاربرد تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته در سرمایه‌داری پیرامونی مورد توجه قرار دهیم.

چنانکه گفتیم کاربرد تکنولوژی در سرمایه‌داری پیرامونی، مترادف با وارد کردن ماشین‌آلات و صنایعی است که نتیجه بسط سرمایه‌داری "مرکزی" است. در این وضعیت تکنولوژی پیشرفته (مدرن) که نتیجه پویای مداوم جانشینی نیروی انسانی توسط ماشین در سرمایه‌داری مرکزی است، عیناً به کشورهای عقب‌مانده انتقال می‌یابد. این تکنولوژی مسلماً از سطح فنون و وسایل تولید موجود در کشورهای عقب‌مانده بسیار بالاتر بوده و از پیچیدگی زیادی برخوردار است. لیکن چنانکه قبلاً اشاره شد، این صنایع به تدریج با محیط ارتباط برقرار کرده و پیش از هر چیز با نیروی کار محلی (غیرماهر) همزیستی پیدا می‌کند که در نتیجه آن نوعی توقف کاربرد مداوم تکنولوژی رخ می‌دهد.

به عنوان مثال در صنایع اتوموبیل‌سازی، در لحظه استقرار این صنایع در کشورهای توسعه نیافته، کلیه قطعات و تجهیزات آن در کارخانه و با تکنولوژی پیشرفته (مشابه آنچه در کشورهای مرکزی مورد استفاده قرار می‌گیرد) ساخته می‌شود و روند کار تا حد زیادی مشابه روند کاری است که در کشورهای پیشرفته مشاهده می‌شود. لیکن به تدریج، با توجه به وجود مازاد نسبی نیروی کار در سرمایه‌داری پیرامونی، برخی از قطعات بوسیله تولیدکنندگان کوچکتر و با فنون عقب‌مانده‌تری تولید می‌شود. در آغاز تولید قطعاتی که از پیچیدگی فنی کمتری برخوردارند به خارج از کارخانه انتقال می‌یابد و با پویای تولیدی عقب افتاده‌تری تولید می‌شوند. بدین ترتیب تکنولوژی پیشرفته نسبت به سرمایه‌داری مرکزی، تا حدی روند معکوسی را طی می‌کند. (آنچه با افتخار به جای تولید داخلی جا زده می‌شود) این مساله در مورد اغلب صنایع (اگر از پیچیدگی استثنائی برخوردار نباشند) صادق است.

⁹ - در اکثر موارد بسط فعالیت‌های سازمان یافته چه در زمینه تولید و چه در زمینه توزیع با حمایت همه جانبه دولت صورت می‌گیرد. این حمایت شامل حمایت اقتصادی و حمایت سیاسی است. لزوم این حمایت، مشکلات بسط سرمایه‌داری مدرن را در کشورهای توسعه نیافته نشان می‌دهد.

زمانی که می‌گوئیم پویش کاربرد تکنولوژی در سرمایه‌داری پیرامونی پویش ویژه‌ای است، منظور اشاره به همین روند معکوس است. بنابراین در سرمایه‌داری پیرامونی نمی‌توان از وجود پویش کاربرد تکنولوژی، به معنی جانشینی مستمر نیروی انسانی توسط ماشین سخن گفت و این امر تا حدی اهمیت و مقام تکنولوژی پیشرفته در سرمایه‌داری پیرامونی را روشن می‌نماید. پس بطور کلی در سرمایه‌داری پیرامونی نیروی کار در کشورهای توسعه نیافته و برقراری ارتباط میان تکنولوژی پیشرفته و این مازاد نیروی کار است. چنانکه می‌دانیم کاربرد تکنولوژی در مناسبات تولید سرمایه‌داری رابطه مستقیم با کیفیت و کمیت نیروی کار دارد و کمیت و کیفیت نیروی کار نیز در تشکل و آگاهی و مبارزات کارگری نقش عمده‌ای دارد؛ بدین ترتیب فقدان پویش مداوم کاربرد تکنولوژی در سرمایه‌داری پیرامونی بخاطر وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر، پویش تشکل کارگری را نیز دچار وقفه می‌سازد و فقدان تشکل کارگری و آگاهی کارگری پیگیر به نوبه خود کاربرد تکنولوژی را (به شکل سرمایه‌داری مرکزی) غیر ضروری می‌سازد.¹⁰

با توجه به این مطلب، در زمینه تولیدی رشته‌های متعددی از تولیدکنندگان کوچک و متوسط در حول قطب مدرن سرمایه‌داری شکل می‌گیرند که در واقع جنبه اقماری قطب مدرن را دارند. این تولیدکنندگان که متعلق به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری هستند، در واقع با فوق بهره‌کشی از مازاد نیروی کار می‌توانند محصولات مختلف را بسیار ارزان‌تر از آنچه در کارخانه و با تکنولوژی پیشرفته تولید می‌شود، (البته با کیفیت نازل‌تری) عرضه کنند. بدین ترتیب یکی از مجراهای روابط متقابل میان دو قطب آشکار می‌گردد: این مجرا در واقع بهره‌گیری از مازاد نیروی کار موجود است. قطب مدرن با انتقال بخشی از تولیدات خود به قلمرو تولید عقب‌مانده‌تر، از مازاد نیروی کار موجود بهره‌کشی می‌کند و از این طریق شرایط کاهش هزینه‌ها و افزایش سود خود را فراهم می‌آورد. قطب عقب‌مانده نیز با افزایش فعالیت‌های قطب مدرن رونق بیشتری می‌یابد و محصولات مختلفی را با قیمت کمتر برای رشته‌های پیشرفته‌تر صنعتی تولید می‌کند.

وجود رشته‌های اقماری متعلق به قطب عقب‌مانده در سرمایه‌داری پیرامونی، عده‌ای را به این نتیجه‌گیری نادرست واداشته است که گویا این فعالیت‌ها در بردارنده "بورژوازی ملی" و یا (باصطلاح امروزی‌تر) در بردارنده "خرده بورژوازی ملی" هستند و می‌توانند نوید "سرمایه‌داری مستقل" را بدهند. این نتیجه‌گیری عمدتاً حاصل این توهم است که: از آنجا که فعالیت‌های قطب مدرن سرمایه‌داری مستقیماً در رابطه نزدیک با سرمایه‌داری "مرکزی" شکل می‌گیرند، پس فعالیت‌های قطب عقب‌مانده دارای روابط مستقیمی با سرمایه‌داری "مرکزی" نبوده و "مستقل و ملی" جلوه می‌کند. لیکن همانطور که گفتیم فعالیت‌های قطب عقب‌مانده یا شامل فعالیت‌های بازمانده و "سنتی" هستند که بعضاً رو به اضمحلال می‌روند و نه تنها نمی‌توانند نوید سرمایه‌داری "مستقل" را بدهند بلکه همواره مانعی بر سر راه سازمان‌یابی نیروی کار و تولید پیشرفته نیز هستند؛ و یا از طرف دیگر این فعالیت‌ها شامل رشته‌های اقماری قطب مدرن وابسته هستند که در این صورت نیز رشد و اساس وجودی آنها موقوف و مشروط به وجود قطب مدرن است و این فعالیت‌ها به خودی خود دارای بنیانی برای رشد سرمایه‌داری "مستقل" نیستند.

مسلماً روابط میان دو قطب سرمایه‌داری بر حسب درجه توسعه سرمایه‌داری متفاوت است. در شرایطی که قطب مدرن سرمایه‌داری از توسعه کمی برخوردار است قلمرو فعالیت قطب

10 - یکی از علل پویش مداوم کاربرد تکنولوژی (افزایش مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه) در سرمایه‌داری مرکزی افزایش خواست‌های کارگران و مبارزات سندیکائی آنهاست. به عبارت دیگر دینامیسم استفاده از تکنولوژی هر روز برتر را باید در مبارزه طبقاتی پرولتاریا جستجو کرد و نه خواست و نیت سرمایه‌داران و امثال آن. (مسلماً افزایش خواست‌های کارگران نیز به نوبه خود در روند جذب مازاد نیروی کار و تشکیل ارتش ذخیره نیروی کار صنعتی در سرمایه‌داری مرکزی میسر می‌گردد) به نظم نوین دفتر دوم ص: 50 رجوع کنید.

عقب‌مانده عمدتاً شامل رشته‌های "سنتی" می‌شود در حالیکه با بسط و توسعه قطب مدرن سرمایه‌داری، تحولاتی در رشته‌های قطب عقب‌مانده صورت می‌گیرد و رشته‌های بازمانده از قدیم و "سنتی" هر چه بیشتر جای خود را به رشته‌های اقماری قطب مدرن می‌دهند¹¹ همین پویای جابجائی است که در قسمت قبل از آن به عنوان اقماری شدن یا تحت سلطه قرار گرفتن "سرمایه‌داری عقب‌مانده‌تر" توسط "سرمایه‌داری پیشرفته‌تر" یاد کردیم. بطور کلی می‌توان گفت که با بسط سرمایه‌داری نوعی جابجائی (اقماری شدن) در رشته‌های قطب عقب‌مانده صورت می‌گیرد و بسیاری از رشته‌های قدیمی تولید جای خود را به رشته‌هایی می‌دهد که با استفاده از روش‌های عقب‌مانده‌تر سرمایه‌داری جنبه اقماری قطب مدرن را پیدا می‌کنند. بدین ترتیب در جائیکه سرمایه‌داری از توسعه اندکی برخوردار است (نمونه: الجزایر در آستانه انقلاب ضد استعماری) می‌توان گفت که قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری دارای قلمروی فعالیت نسبتاً مستقل‌تری است و فعالیت‌های "سنتی" آن از اهمیت زیادی برخوردار است.¹² در واقع "مستقل" محسوب داشتن قطب عقب‌مانده نیز جز در این حالت اخیر یعنی در شرایط عقب‌ماندگی کلی سرمایه‌داری - نادرست خواهد بود، زیرا در شرایط بسط سرمایه‌داری قطب مدرن، بر اثر جابجائی که در قطب عقب‌مانده اتفاق می‌افتد، استقلال زمینه‌های فعالیت رشته‌های این قطب از میان می‌رود و فعالیت‌های این قطب هر چه بیشتر جنبه اقماری قطب مدرن که زائده سرمایه‌داری مرکزی است - را پیدا می‌کند.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم گروهی نیز فعالیت‌های قطب عقب‌مانده را (اعم از تولیدی و توزیعی و خدماتی) به مثابه "سرمایه‌داری رقابتی" ارزیابی کرده و آن را در مقابل "سرمایه‌داری انحصاری" (قطب مدرن) قرار می‌دهند. همانطور که گفتیم این بحث تا آنجائی معتبر است که ملاک رقابتی بودن و انحصاری بودن، مقیاس فعالیت‌ها باشد: یعنی قطب عقب‌مانده را به دلیل مقیاس کوچک و متوسط فعالیت‌هایش رقابتی بنامیم و قطب مدرن را بدلیل برخورداری از مقیاس فعالیت وسیع‌تر و استفاده از برنامه‌ریزی و غیره، انحصاری به حساب آوریم. در غیر اینصورت آنچه مسلم است اینکه سرمایه‌داری رقابتی عمدتاً به یک دوره تاریخی از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که دوره غلبه آن با ظهور و بسط انحصارات به اتمام رسیده است و لذا اطلاق آن به بحثی از سرمایه‌داری پیرامونی نمی‌تواند به معنی متداول آن، یعنی به مفهوم "دوره رقابتی سرمایه‌داری" باشد. این حکم دارای نتایج دیگری نیز هست: زمانی که می‌گوئیم اطلاق مفهوم رقابتی به بخشی از سرمایه‌داری پیرامونی نمی‌تواند به معنی "یک دوره تاریخی" باشد این بدان معنی است که دیگر نمی‌توان از غلبه این بخش از سرمایه‌داری - قطب عقب‌مانده یا "رقابتی" - در یک مقطع تاریخی سخن گفت؛ یعنی با توجه به فقدان زمینه مادی فعالیت مستقل برای رشته‌های عقب‌مانده (در شرایط بسط مدرن سرمایه‌داری) نمی‌توان انتظار ارائه راه‌حلی برای رشد نیروهای مولد را از قطب عقب‌مانده داشت¹³ زیرا فعالیت‌های این قطب بطور روزافزونی بصورت اقمار قطب مدرن درآمده‌اند و تحت سلطه آن قرار گرفته‌اند. لیکن اگر منظور

11 - اینکه سرمایه‌داری در چه شرایطی و در چه مناطقی از "پیرامون" می‌تواند قطب عقب‌مانده را در خود ادغام نماید، مسأله‌ای است که از بحث فعلی ما خارج است. برخی از محققین این ادغام را در کشورهای پیرامونی پر جمعیت میسر می‌دانند و برخی دیگر کشورهای نفت‌خیز را دارای چنین امکانی می‌بینند. این بحث عمدتاً به چگونگی توسعه سرمایه‌داری پیرامونی در آینده مربوط است که در جائی دیگر بدان باید پرداخت.

12 - در این حالت ممکن است بخش دولتی نقش قطب مدرن سرمایه‌داری را در ایجاد تحول و تکامل در قطب عقب‌مانده ایفا نماید (سرمایه‌داری دولتی یا باصطلاح "راه رشد غیر سرمایه‌داری").

13 - در تحلیل‌هایی که "خرده بورژوازی سنتی" را در شرایط فعلی حاکم فرض می‌کنند، هیچگاه معلوم نمی‌شود که منظور از این خرده بورژوازی چیست و دارای چه زمینه‌های مادی‌ای برای اعمال حاکمیت می‌باشد. از سوی دیگر رابطه این خرده بورژوازی با قطب مدرن و نیز با بورژوازی قطب عقب‌مانده نادیده گرفته می‌شود و در نتیجه خصلت‌های سیاسی اقشار اجتماعی عمده می‌شود و بنیان اقتصادی آن‌ها مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

از رقابتي بودن كوچكي مقياس فعاليت‌ها و عدم سلطه آنها بر بازار باشد، آنگاه مي‌توان قطب عقب‌مانده را داراي خصلت‌هاي رقابتي و قطب مدرن را داراي خصلت‌هاي انحصاري دانست. در زمينه روابط متقابل دو قطب سرمايه‌داري، مساله ديگري كه بايد بدان اشاره كرد اثرات متقابل بازدارنده‌اي است كه اين دو قطب بر يكديگر مي‌گذارند. از يك سو عدم بسط كافي قطب مدرن و گسيختگي ميان رشته‌اي و ميان بخشي ناشي از پهلوي هم قرارگيري دو "ميراث" سرمايه‌داري، فعاليت‌هائي از نوع قطب عقب‌مانده را دامن مي‌زند و به آنها علت وجودي مي‌بخشد؛ از طرف ديگر وجود فعاليت‌هاي قطب عقب‌مانده و وجود مازاد نسبي نيروي كار كه مورد استفاده اين فعاليت قرار مي‌گيرد، بسط قطب مدرن را چه در زمينه توليدي - کاربرد تكنولوجي - و چه در قلمرو توزيع و تجارت، سازمان‌دهي توزيع، را محدود و مشروط مي‌سازد. نتيجه آن عدم گسترش مقياس توليد و فعال شدن سرمايه‌هاي كوچك در فعاليت‌هاي عقب‌مانده و فعاليت‌هاي خدماتي و از اين راه افزايش اشتغال كاذب (بيكاري پنهان) است و امكان بكارگيري نيروي كار غيرماهر در بسياري از فعاليت‌ها نيز کاربرد تكنولوجي را در اين فعاليت‌ها غير ضروري و محدود مي‌سازد. پس از بحث درباره ويژگي كلي سرمايه‌داري پيراموني، كه ويژگي‌اي ساختني است، حال به ساير خصلت‌هاي مشخص‌تر سرمايه‌داري پيراموني در برخي از كشورهاي پيراموني مي‌پردازيم. براي اين منظور "اقتصاد جزيره‌اي"¹⁴ (اصطلاح محققين آمريكاي لاتين) را مورد بحث قرار مي‌دهيم.

اقتصاد جزيره‌اي و سرمايه‌داري پيراموني

پهلوي هم قرارگيري دو "ميراث" متفاوت سرمايه‌داري در پويش گذار به سرمايه‌داري پيراموني، در شرايط تاريخي معيني صورت مي‌پذيرد كه محصول چگونگي پويش ادغام اقتصادهاي پيراموني در بازار جهاني سرمايه‌داري است. نحوه ادغام كشورهاي پيراموني در بازار جهاني و نقش هر اقتصاد در تقسيم بين‌المللي كار موجد ساختني است كه معمولاً آن را با نام "تك محصولي" مي‌شناسيم. اقتصادهاي پيراموني به مثابه توليدكنندگان يك يا چند محصول براي كشورهاي مركزي در بازار جهاني ادغام شده‌اند. اين امر به بخش صادراتي اين اقتصادها موقعيت ويژه‌اي مي‌بخشد كه تاثير مستقيمي بر چگونگي تكامل مناسبات و روابط ميان بخشي و ميان رشته‌اي بر جاي مي‌گذارد. بدين ترتيب بايد گفت كه شيوه توليد سرمايه‌داري در كشورهاي پيراموني در بطن يك "ساخت تك محصولي صادراتي" نضج گرفته و بسط مي‌يابد. مسلماً توسعه سرمايه‌داري پيراموني به هيچ وجه موكل به وجود ساخت تك محصولي نبوده است؛ يعني در صورت نبودن ساخت تك محصولي نيز شيوه توليد سرمايه‌داري در پيرامون به نحوي بطئي به بسط خود ادامه مي‌داد. البته بايد گفت كه ادغام اقتصادي پيراموني در بازار جهاني، خاصه در مرحله سرمايه‌داري انحصاري، توسعه مناسبات سرمايه‌داري در پيرامون را تسريع مي‌كند.

ساخت اقتصادي متكي بر صدور يك يا چند محصول عمده را مي‌توان بر حسب وضعيت بخش صادراتي به دو نوع تقسيم كرد. يكي اقتصادهائي كه بخش صادراتي آن در كنترل بورژوازي محلي قرار داد و توليد محصول صادراتي با استفاده وسيع از نيروي كار و سرمايه داخلي صورت مي‌گيرد (قوه در برزيل، دامداري در آرژانتين)، ديگري اقتصادهائي است كه بخش صادراتي آن در وهله اول با سرمايه خارجي و به مثابه زانده‌اي از سرمايه‌داري مركزي بوجود آمد و در طي پويش‌هاي متفاوتي به بخش دولتي انتقال يافت (پويش‌هاي ملي كردن در دهه‌هاي 1940 و 1950 قرن بيستم)؛ توليد در اين بخش با استفاده وسيع از تكنولوجي پيشرفته و با مشاركت مستقيم سرمايه خارجي صورت مي‌گيرد (مس در شيلي، نفت در ايران). نوع اول را اقتصادهاي با كنترل ملي (داخلي) بر توليد نوع دوم را اقتصاد "جزيره‌اي" مي‌ناميم. چگونگي بسط سرمايه‌داري در هر يك

¹⁴ - براي بحث در اين زمينه رجوع كنيد به: كاردوزو و فالتو "وابستگي و توسعه در آمريكاي لاتين" انتشارات تندر ص 101-104

از این دو نوع اقتصاد، هر چند از نظر خصلت‌های عام سرمایه‌داری پیرامونی (دو قطبی) مشابه هستند، لیکن دارای تفاوت‌هایی می‌باشند؛ این تفاوت‌ها عمدتاً در نحوه شکل‌گیری طبقات اجتماعی، نقش دولت و بوروکراسی و چگونگی بسط بحران‌های اقتصادی بروز می‌کند.

در يك ساخت "تك محصولي"، زماني كه محصول صادراتي تحت كنترل بورژوازي داخلي (عمدتاً بورژوازي ارضي) توليد و صادر مي‌شود، اين بورژوازي داراي پايه‌اي مساوي در توليد بوده و خاصه با در دست داشتن بخش صادراتي اقتصاد، كه از اهميت فوق‌العاده‌اي برخوردار است، قادر به تحمیل منافع خود بر جامعه است. در این حالت دولت در واقع وابسته به درآمدهای است که از بورژوازی بخش صادراتی بصورت مالیات و عوارض و غیره دریافت می‌کند و لذا قلمرویی دخالت آن در امور اقتصادی محدود است. در اقتصادهای جزیره‌ای، درآمدهای حاصل از صدور مواد اولیه در اختیار دولت قرار می‌گیرد و این امر امکان دخالت وسیع دولت در امور اقتصادی را فراهم می‌آورد. اهمیت یافتن فوق‌العاده دولت در اقتصادهای جزیره‌ای "از همین جا ناشی می‌شود: دولت در این حالت دیگر خود تبدیل به عامل عمده سرمایه‌گذاری می‌شود.

در اقتصادهای جزیره‌ای درآمدهای حاصله از جزیره اقتصادی (بخش صادراتی) نقش سرمایه انباشته شده را دارد که عمدتاً توسط دولت و از طریق برنامه‌های عمرانی و اعتباری به جریان می‌افتد. لیکن باید توجه داشت که نحوه به جریان افتادن این سرمایه ناشی از چگونگی ساخت اقتصادی - اجتماعی است و نه تعیین کننده این ساخت (مقایسه ایران و عربستان). بدین ترتیب در اقتصادهای جزیره‌ای شاهد رشد عظیم بوروکراسی دولتی هستیم و بوروکراسی به عنوان یکی از ابزارگردش سرمایه در این اقتصادها به شمار می‌رود. بدین ترتیب دولت به کمک درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی، به عامل بسط قطب مدرن (صنعتی و تجاری و مالی) تبدیل می‌شود. یکی از محدودیت‌های گسترش قطب مدرن سرمایه‌داری در اقتصادهای جزیره‌ای (علاوه بر محدودیت‌های ساختی ناشی از گسیختگی، میان بخشی) وابسته بودن این بسط به تداوم و افزایش درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی است.¹⁵ افزایش و تداوم صادرات جزیره اقتصادی، چنانکه می‌دانیم، وابسته به شرایط بازار خارجی (جهانی) دارد و همانطور که مساعد بودن این شرایط می‌تواند زمینه بسط قطب مدرن را فراهم آورد، نامساعد بودن آن نیز می‌تواند بسط قطب مدرن را (از نظر میزان سرمایه و غیره) دچار وقفه سازد. بدین ترتیب در بحران‌هایی که در اقتصادهای جزیره‌ای بروز می‌کند، شرایط مساعد یا نامساعد صدور مواد جزیره اقتصادی نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ شرایط مساعد بازار جهانی و امکان صدور بیشتر مواد اولیه (جزیره اقتصادی) می‌تواند در تخفیف بحران مؤثر باشد و به عکس نامساعد بودن شرایط بازار جهانی و عدم امکان صدور یا کاهش صدور مواد اولیه می‌تواند بحران اقتصادی را تشدید کند. لیکن همواره باید توجه داشت که بحران اقتصادی در وهله اول زمینه‌ای ساختی دارد و ریشه آن باید در ساخت سرمایه‌داری پیرامونی به مثابه سرمایه‌داری دو قطبی جستجو کرد. لذا شرایط مساعد یا نامساعد بازار جهانی که تاثیر خود را از طریق جزیره اقتصادی بر چنین اقتصادی بر جای می‌گذارد، تنها می‌تواند عامل تشدید یا تخفیف بحران در سرمایه‌داری پیرامونی باشد و نه علت اصلی آن.¹⁶

تا آنجا که به اقتصاد جزیره‌ای نفتی مربوط می‌شود، خصلت ویژه آن این است که بخاطر "استراتژیک" بودن محصول صادراتی این اقتصادها - یعنی نفت درآمدهای حاصل از صدور مواد اولیه کمتر دچار نوسان می‌شود و لذا دولت می‌تواند از درآمدهای ارزی مداومی برخوردار شود.

15 - ر. ک. به "ساختار وابستگی"، دوس سانتوس، نظم نوین، دفتر اول مسلماً محدودیت‌های ناشی از جزیره اقتصادی نسبت به محدودیت‌های ساختی (سرمایه‌داری دو قطبی) ثانوی است.

16 - "در نبرد خلق" (شماره 1، دوره جدید) در تبیین علت بحران اقتصادی ایران عامل کاهش درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت عمده شده است. ص 30 - 29.

تمرکز درآمدهای نفتی در دست دولت، باعث می‌شود تا بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌ها با ابتکار عمل دولت و یا با کمک‌های قابل توجه دولت صورت گیرد. قطب مدرن سرمایه‌داری در اقتصاد جزیره‌ای نفتی با حمایت همه‌جانبه سیاسی از جانب دولت می‌تواند رشد کند. چنانکه قبلاً گفتیم در سرمایه‌داری دو قطبی، قطب مدرن دارای هزینه‌های زیرساختی و جانبی فراوانی است و همین هزینه‌ها باعث می‌شود که فعالیت‌ها و رشته‌های عقب‌افتاده سرمایه‌داری (که دارای چنین هزینه‌هایی نیست) بتواند با آن همزیستی داشته باشد و باصطلاح در رقابت با آن از بین نرود. از سوی دیگر درآمدهای نفتی عملاً وارد کردن بسیاری از کالاها را از تولید کردن آنها در داخل کشور ارزان‌تر می‌گرداند و امکان وارد کردن آنها را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب صنایع و فعالیت‌های تولیدی قطب مدرن تنها با حمایت همه‌جانبه دولتی می‌تواند بوجود آید و به حیات خود ادامه دهند. بورژوازی صنعتی وابسته به قطب مدرن در این حالت تنها با تکیه زدن بر قدرت دولت و نیز درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی (نفت) می‌تواند شرایط گردش سرمایه خود را در فعالیت‌های تولیدی پیشرفته سرمایه‌داری فراهم آورد که در اکثر موارد علی‌رغم این حمایت نیز سرمایه‌های صنعتی گردش دارند به فعالیت‌های قطب عقب‌مانده انتقال یابند).

قطب مدرن سرمایه‌داری در سرمایه‌داری پیرامونی و خاصه در اقتصادهای جزیره‌ای (نفتی) رابطه ناگسستگی با قدرت دولت دارد. همین امر بسیاری را بر آن داشته که دولت را در تحلیل‌های خود به عامل تعیین‌کننده تبدیل کنند. ای‌گرایش در تحلیل‌های بورژوازی و هم در تحلیل‌های مارکسیستی به چشم می‌خورد. در تحلیل‌های بورژوازی، دولت به خاطر در اختیار داشتن درآمدهای نفت به عنوان عاملی که ماورای طبقات قرار دارد و خود بوجود آورنده طبقات است در نظر گرفته می‌شود. وجود درآمدهای نفت در این تحلیل‌ها به عامل اصلی تبیین بحران اقتصادی و شرایط اقتصادی و اجتماعی اقشار مختلف تبدیل می‌گردد و همواره از بررسی ساخت اقتصادی - اجتماعی اجتناب می‌شود (که این خود همواره یکی از اهداف ایدئولوژی بورژوازی است). در برخی از تحلیل‌های مارکسیستی نیز مساله عمده شدن دولت به مثابه عامل سرمایه‌گذاری و حمایت از قطب مدرن موجب شده است که از مفاهیمی چون "بورژوازی بوروکرات" استفاده شود و رابطه نزدیک بورژوازی قطب مدرن سرمایه‌داری و قدرت دولت به عنوان خصلت بورژوازی در نظر گرفته شود. در حالیکه می‌دانیم که معیار تفکیک درون بورژوازی نه تکیه یا عدم تکیه بر قدرت دولت (و یا حضور یا عدم حضور در دستگاه دولت) بلکه قلمروی فعالیت آن است (صنعتی، تجاری و...) از طرف دیگر برخی از تحلیل‌های مارکسیستی رایج در باب وابستگی، نقش فزاینده دولت را (دولت وابسته را) مبنای خصلت‌یابی خود از مقوله "وابستگی" قرار می‌دهند. که همانطور که قبلاً اشاره کردیم ("معمای سرمایه‌داری وابسته") این نحوه نگرش عمدتاً به برداشتی سیاسی از مقوله "وابستگی" می‌انجامد. در حقیقت باید گفت که افزایش نقش دولت در اقتصادهای جزیره‌ای خود زمینه سیاسی شدن تحلیل‌های مربوط به وابستگی و عدم توجه به بنیان اقتصادی دولت را فراهم آورده است. در این تحلیل‌ها به علل عمده شدن نقش دولت اشاره‌ای نمی‌شود و کوشش می‌شود نقش فزاینده دولت، با مقولاتی چون "استقلال نسبی روبنا" و مانند آن تبیین شود، در حالیکه چنانکه دیدیم، افزایش این نقش بطور کلی ناشی از وضعیت اقتصادهای جزیره‌ای خاصه در مورد اقتصادهای صادرکننده نفت است.

چنانکه گفتیم در سرمایه‌داری پیرامونی گسترش قطب مدرن همواره رابطه ناگسستگی با قدرت دولت و نیز با سرمایه‌داری مرکزی دارد. این جنبه در اقتصادهای جزیره‌ای تشدید می‌شود به نحوی که اهمیت و مقام هر بخش در کل اقتصاد به شکل ویژه‌ای درمی‌آید. بخش صنایع در قطب مدرن که با حمایت همه‌جانبه دولت بوجود می‌آید و بسط می‌یابد نمی‌تواند زمینه سودآوری سرمایه را در تمامی رشته‌ها فراهم آورد (صنایع بخش 1 و بسیاری از صنایع بخش 2). بهمین خاطر

سرمایه عمدتاً در رشته‌ها و بخش‌هایی که یا مورد رقابت خارجی نیستند و یا اساساً رشته‌هایی تولیدی نیستند بیشتر به جریان می‌افتد¹⁷ بدین ترتیب دو دسته از فعالیت‌ها از مقام برجسته‌ای برخوردار می‌شوند: یکی رشته‌های صنعتی‌ای که تولید کننده محصولات هستند که امکان وارد کردن آنها وجود ندارد (مثال: صنایع ساختمانی) و دوم فعالیت‌هایی که اساساً تولیدی نیستند که از آنها با نام تجارت یا سوداگری اسم می‌بریم. مسلماً قسمت عمده‌ای از انتقال سرمایه از رشته‌های صنعتی به رشته‌های غیر صنعتی یا غیر تولیدی (تجاری) در واقع انتقال سرمایه از قطب مدرن به قطب عقب مانده سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر رشته‌هایی که مورد رقابت خارجی واقع نمی‌شوند در حقیقت اکثراً متعلق به قطب عقب‌مانده هستند (کارهای ساختمانی و امثال آن) و نیز شامل فعالیت‌های سوداگرانه‌ای می‌شود که نیاز به سازمان‌یابی اندکی دارد (انواع بورس بازي در مورد کالاهای بسیار متنوع). بدین ترتیب سودآوری در رشته‌های عقب‌مانده و نیز در قلمروی سوداگری در مقایسه با سودآوری صنایع پیشرفته قابل ملاحظه بوده و این امر گردش سرمایه در این رشته‌ها را بدنبال می‌آورد.¹⁸ غلبه داشتن خصلت سوداگری در اقتصاد جزیره‌ای (خاصه از نوع نفتی آن) نیز از اهمیت و مقام فعالیت‌های تجاری در کل ساخت چنین ساخت اقتصادی ناشی می‌شود.

با این طرح اجمالی از خصلت‌یابی سرمایه‌داری پیرامونی حال می‌توان به طرح تأثیر این وضعیت بر افشار و طبقات اجتماعی پردازیم و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های پوپولیستی را در رابطه با زمینه مشخص اقتصادی آن بررسی کنیم.

17 - انتقال سرمایه از بخش‌های صنعتی پیشرفته به بخش‌های غیر صنعتی و با فعالیت‌هایی با باروری پائین‌تر را می‌توان با مراجعه به ارقام مربوط به تشکیل سرمایه در ایران نشان داد.

18 - گردش سرمایه در قلمروی سوداگری و تجارت، خاصه در دوره پس از قیام قابل توجه است. برخلاف نظر معتقدان به تولید خرد و بورژوازی "ملی"، در این دوره علی‌رغم محاصره اقتصادی و باصطلاح آماده بودن زمینه برای رشد تولیدات "ملی" و سودآور شدن این تولیدات، سرمایه‌ها عمدتاً در قلمروی سوداگری و تجارت فعال شده و از قلمروهای تولیدی خارج شده است.